تشییع پیکر شهید امیرحسین نصیری

گفت‌وگوی «جوان» با پدر و خواهر شهید امیرحسین نصیری از شهدای تجاوز نظامی امریکا و رژیم صهیونیستی

توفیق شهادت را از روضه‌های امام حسین(ع) گرفت

■ زینب محمودی عالمی

استوار یکم شهید امیرحسین نصیری عضو یگان ویژه نیروی انتظامی از شهدای جنگ تحمیلی ۱۲ روزه رژیم صهیونیستی و امریکا به ایران است. جوان دهه هشتادی که به عنوان مدافع وطن آرزوی شهادت داشت و عاقبت این سعادت را در جنگ با اشغالگران قدس به دست آورد. امیرحسین یکی از شهدای پلیس و نیروهای یگان ویژه است که دوم تیر ماه با حمله هوایی رژیم صهیونیستی به همراه تعدادی از همکارانش به شهادت رسید. گفت‌وگوی ما با فاطمه نصیری خواهر و محمد نصیری پدر شهید امیرحسین نصیری در زمانی انجام شد که تنها سه هفته از شهادت تنها پسرش می‌گذشت، اما پدر شهید با صلابت مثال‌زدنی در همکلامی با ما از پسر شهیدش گفت: پسرم از نوجوانی عضو بسیج و همچنین عضو افتخاری هلال احمر بود. اهل هیئت و مسجد بود. هر موقع زمان کافی برای خدمت در هلال احمر داشت، کمک می‌کرد. امیرحسین تنها پسرم بود و غیر از او خدا یک دختر به ما داده است. خواست خدا بود که این پسر با شهادت از پیش‌مان برود...

پدر شهید

پسرتان چه سالی عضو فراجا شدند؟

امیرحسین سال ۱۳۹۹ دیپلم گرفت و به خدمت سربازی در یگان ویژه رفت و بعد از اتمام سربازی همانجا استخدام شد. جوان بود و شور و شوق دفاع از وطن داشت، وقتی دید یگان ویژه نیرو می‌خواهد، به من گفت، بابا! می‌خواهم بروم یگان ویژه من هم موافقت کردم. می‌دانستیم به خاطر شغلش همیشه خطر در کمین است، اما پسرم تکواندو کار بود و روحیه‌اش برای شغلش مناسب بود.

چه روش تربیتی در خانواده‌تان بود که پسرتان عاقبتش به شهادت ختم شد؟

رزق حلال پدر و تربیت مادر روی فرزندان اثر دارد. من روی روزی حلال حساس بودم. پسرم از کودکی همراه ما به مسجد و مراسم روضه اهل‌بیت(ع) می‌آمد. شاید توفیق شهادت را از همان روضه‌ها گرفت. دین و دفاع از ناموس برای ما خیلی مهم است و همین‌ها باعث شد پسرم با سن کم تشخیص دهد برای دفاع از کشورش به نظام خدمت کند.

بعد از شهادتش اطرافیان می‌آمدند و می‌گفتند پسرت به مستمندان کمک می‌کرد. ما از کارهای خیرش خبر نداشتیم. پسرم همیشه شاد و خندان بود همه دوست داشتند با او رفت‌وآمد کنند.

رفتارش به عنوان فرزند با شما که پدر و مادرش بودید، چگونه بود؟

رفتارش عالی بود. یک ذره از او ناراحتی ندیدم. افتخار ما بود. همیشه به او می‌گفتم، افتخار می‌کنم که در این لباس خدمت می‌کنی. روحیه پسرم طوری بود به کسی از شغلش نمی‌گفت. اگر می‌خواستیم افتخار کنیم و در مورد شغلش به کسی چیزی بگوییم، می‌گفت این حرف‌ها را نگویید. اگر افسر راهنمایی رانندگی جلوی ما را می‌گرفت، نمی‌توانستیم بگوییم پسرم همکار شماست. به ما می‌گفت متکی به خودتان باشید. اگر مأموریت کاری می‌رفت ما خبر نداشتیم.

به کدام شهید بیشتر علاقه داشت؟

سردار شهید حاج‌قاسم سلیمانی را خیلی دوست داشت. وقتی خبر شهادت‌شان را شنید، خیلی ناراحت شد. بعد از شهادت سردار تصمیم گرفت، استخدام نظام شود تا راهش را ادامه بدهد.

از شهادتش حرفی می‌زد؟

شب آخر قبل از شهادتش با همکارانش عکس یادگاری گرفتند. به دوستانش گفته بود امشب عکس بگیریم شاید آخرین بار باشد که عکسی از ما به یادگار می‌ماند. احتمال می‌داد شهید شود.

آخرین تماس و دیداری که با او داشتید چه زمانی بود؟

آخرین بار که پسرم را دیدم، یازدهم خرداد بود. با خانواده به زمین کشاورزی‌مان در رشت رفته بودیم. از همانجا هم پسرم اتوبوس گرفت و به محل کارش در تهران رفت. غروب یکم تیرماه با امیرحسین تماس گرفتم و صحبت کردیم. پسرم به مادرش گفته بود هوای بابا را داشته باش. نگران خودش نبود، همیشه دلواپس ما بود. با خنده حرف می‌زد. به مادرش گفتم چقدر امروز امیرحسین حالش خوب است. در دیدار آخر پسرم گفته بود بابا امسال تاسوعا، عاشورا من باید فریدونکنار باشم، اما روز عاشورا پیکرش فریدونکنار بود.

نحوه شهادتش چگونه بود، شما چطور باخبر شدید؟

از فضای مجازی خوانده بودم غرب تهران را اسرائیل با موشک زده است. باور نمی‌شد پسرم چیزی شده باشد. کمی بعد خواهرم تماس گرفت و گفت خبر داری تهران را زده‌اند؟ گفتم اطلاع دقیق ندارم. گفت پرس‌وجو کن ببین چه خبر است؟ پسرت کجاست! با یگان ویژه مازندران تماس گرفتم به من گفتند دو ساعت دیگر پاسخ می‌دهیم، اما تا صبح خبری نشد. به من گفتند خودتان به تهران بروید پیگیری کنید. وقتی این جمله را شنیدم، بهم ریختم. متوجه شدم چیزی شده و به ما نمی‌گویند. به تهران و محل کارش رفتم. دیدم برج نگهبانی سالم است. گفتم الحمدلله چیزی نشده، حتماً با من شوخی کرده‌اند و موشک اصابت نکرده است، اما وقتی پیش همرزمانش رفتم عکس پسرم را نشانم دادند و توی سرشان زدند! گریه می‌کردند و گفتند پسرتان شهید شده است. پسرم با چهار نفر از همکارانش که یکجا بودند، شهید شدند. حدود ۱۵۰ نفر از همکارانش به شهادت رسیدند، در جنگ اخیر، شهرستان فریدونکنار سه شهید تقدیم کرد.

از روزی که جنگ شروع شد روحیه امیرحسین چطور بود؟

پسرم روحیه‌اش طوری بود که ترس و وحشت نداشت. خیلی شجاع بود. به گفته فرماندهش به موقعیت‌هایی مأموریت می‌رفت که ترس برایش معنا نداشت. اواخر به امیرحسین می‌گفتم هوای خودت را داشته باش. مواظب باش، اما او به ما سفارش می‌کرد مراقب خودمان باشیم. مادر و عمه‌هایش برای ازدواجش پیشنهاد داده بودند به آنها گفته بود شما دنبال چی هستید؟ این دل ندادنش به دنیا برای ما عجیب بود. شهدا خصوصیات اخلاقی ویژه‌ای دارند. پسرم نیروی یگان ویژه بود و برای مقابله با فتنه و آشوب دشمنان در داخل ایران دفاع می‌کرد. وطن دوستی و دفاع از ناموس برایش مهم بود. هر ساله برای راهیان نور به منطقه عملیاتی جنوب می‌رفت. امسال نیت کرده بود از مرز مهران به کربلا برود. هنوز وسیله و کوله‌پشتی پسرم را باز نکردم، نمی‌دانم وصیتنامه دارد یا نه. در حرف‌هایش از شهادت حرف می‌زد، ولی ما فکرش را نمی‌کردیم. وقتی می‌گفتیم ازدواج کن به ما می‌گفت شما به فکر چی هستید! ما بازسازی کنیم، می‌گفت بابا شما به فکر چی هستید! اصلاً به فکر دنیا و جمع کردن مال دنیا نبود.

تصویر شهید نصیری در دست یکی از تشییع کنندگان

> آخرین بار که پسرم را دیدم ۱۱ خرداد بود. با خانواده به زمین کشاورزی‌مان در رشت رفته بودیم. از همانجا هم پسرم اتوبوس گرفت و به محل کارش در تهران رفت. غروب یکم تیرماه با امیرحسین تماس گرفتم، صحبت کردیم. پسرم به مادرش گفته بود هوای بابا را داشته باش. نگران خودش نبود، همیشه دلواپس ما بود

وقتی خبر شهادتش را شنیدید، آن لحظات سخت چطور گذشت؟

پسرم در قسمت اجتماعی یگان ویژه خدمت می‌کرد. عکاس و فیلمبردار یگان بود. تا وقتی به پادگانش نرفته بودم قبول نمی‌کردم امیرحسین شهید شده باشد. همکارانش وقتی عکسش را آوردند و به سرشان می‌زدند، گریه می‌کردند، آنجا من و همسرم باخبر شدیم چه اتفاقی افتاده است. یک دست و یک پا از پسرم باقی مانده بود. وقتی موشک زدند افراد زیادی به شهادت رسیدند. ۱۰ روز دنبال پیکرش گشتیم و روز دهم ناامید شدیم و به شهرمان برگشتیم. فردای آن روز تماس گرفتند، گفتند بعد از ۱۲ روز پیکر پسرم پیدا شده است. خداوند بعد از شهادت عزیزان به انسان صبر می‌دهد. نمی‌دانیم این صبر و تحمل از کجا به انسان می‌رسد، حتماً گریه برای امام‌حسین(ع) و ذکر مصائب اهل‌بیت(ع) آرامبخش است. پسرم خیلی صبور بود؛ هر موقع بیقرار می‌شوم به پسر شهیدم متوسل می‌شوم و دلم آرام می‌گیرد.

نظرتان در مورد وقایع اخیر و تجاوزی که صهیونیست‌ها به کشورمان داشتند، چیست؟

وقتی بحث دفاع از حرم مطرح بود و حرم اهل‌بیت(ع) در خطر بود، پسرم آمادگی داشت برای دفاع اعزام شود. این روزها که مردم سوریه از شر اسرائیل غاصب و امریکا در امان نیستند به سخنان شهید سلیمانی بیشتر پی می‌بریم. شهید سلیمانی می‌گفتند جمهوری اسلامی ایران حرم است، اگر این حرم بماند دیگر حرم‌ها می‌ماند. مردم ایران الان قدر امنیت را بیشتر درک می‌کنند. در جنگ ۱۲ روزه اسرائیل با ایران، دلاوری‌های رزمندگان ما وطن برای‌شان پرمعنا شده بود. مردم شاید قبل از تجاوز اسرائیل به ایران به خوبی دقت نمی‌کردند که حضرت آقا گفته بودند از کشور باید دفاع شود برای دفاع باید دشمن را بیرون مرزها سرکوب کرد. وقتی خط مقاومت سوریه را از دست دادیم و جنگ وارد کشورمان شد، سخنان گوهربار حضرت آقا برای‌مان اتمام حجت شد. شعار نه غزه نه لبنان اغتشاشگران و خائنین به وطن در اغتشاشات سال‌های قبل، شعار دشمنان ایران بود. ادعای امریکا و اسرائیل برای آزادی و رفع تحریم مردم سوریه را به چشم‌مان دیدیم چه پوچ و دروغ بود. آنهایی که دل به وعده‌های دشمن بستند، بدانند دشمن چه خواب‌هایی برای مردم سوریه و عراق و در کل مردم خاورمیانه دیده است. اسرائیل می‌خواهد با کشورگشایی نقشه نیل تا فراتش را اجرا کند، اما مقاومت حزب‌الله لبنان، سوریه، عراق و ایران را سد راهش برای نابودی جهان اسلام می‌داند و به همین دلیل با ایران که ام‌القرای جهان اسلام است، دشمنی دارند.

سخن پایانی.

نباید کشور را دست بیگانه داد. وظیفه همه است برای حفظ کشور و دین ایستادگی و دفاع کنیم این دیگر اما و اگر ندارد. اگر احتیاج باشد من هم برای دفاع از کشورم می‌روم. الان وضعیت آشوب و قتل و غارت سوریه را ببینید اسرائیل با مردم سوریه چکار کرد! اسرائیل رحم به صغیر و کبیر ندارد اینها قابل مذاکره نیستند. اسرائیل مثل سگ هاست رحم ندارد پس ما باید تا پای جان از کشورمان دفاع کنیم.

خواهر شهید

فاطمه خانم کلاس چندمی؟

امسال به کلاس هفتم می‌روم.

با سن کم خواهر شهید شدید، چه خاطراتی از برادرتان دارید و چه خصوصیاتی داشتند که شهادت نصیب‌شان شد؟

خاطرت برادرم زیاد است، نمی‌دانم از کجا بگویم. داداشم اخلاق خیلی خوبی داشت، خیلی مهربان بود. همه دوستش داشتند. ما همیشه با هم شوخی می‌کردیم. خیلی خوب بود. بیشتر اوقات پیش هم بودیم. برادرم همیشه هوای من را داشت. فکرش را نمی‌کردم چنین روزی را ببینم که داداشم شهید شود. وقتی جنگ شروع شد خیلی دلواپسش بودیم. فقط برادر من نبود که شغلش سخت باشد، افراد زیادی هستند که جان‌شان را برای دفاع از دین و ناموس و کشورشان فدا می‌کنند. برادرم در مورد حجابم خیلی حساس بود. از اینکه برادرم پلیس بود به او افتخار می‌کردم و حالا به شهادتش افتخار می‌کنم.

حس دوست داشتن خواهر به برادر مثال‌زدنی نیست. نشد به او بگویم خیلی دوستش دارم. برادر داشتن خیلی حس خوبی است. الان که از دستش دادم، خیلی سخت است، تنها شدم و دیگر برادر ندارم. تحمل داغ برادرم خیلی سخت است، اما وقتی یاد بچه‌های امام‌حسین(ع) می‌افتم کمی آرام می‌شوم.

خاطره

خاطراتی از عملیات والفجر ۳ در مرداد ۱۳۶۲

سرهنگ جاسم به همراه گردانش اسیر شد

عملیات والفجر ۳ در مرداد ۱۳۶۲ حدود دو هفته انجام گرفت. در این عملیات قرار بود شهر مهران از زیر دید و تیر مستقیم دشمن آزاد شود. لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) و لشکر ۳۱ عاشورا از جمله یگان‌های شرکت‌کننده در این عملیات بودند. متنی که پیش‌رو دارید، خاطراتی از عملیات والفجر ۳ به روایت محمود چهارباغی از رزمندگان دوران دفاع مقدس است. این خاطرات در کتاب تاریخ شفاهی دفاع مقدس (توپخانه سپاه) آمده است.

■ **عملیات بمو**

لشکر ۲۷ حضرت رسول(ص) در عملیات والفجر ۳ در احتیاط بود و مأموریتش برای عملیات دیگری در ارتفاعات بمو بود. لشکر ۳۱ عاشورا و لشکر ۲۷ حضرت رسول (ص) می‌خواستند یک عملیاتی بر ارتفاعات بمو در شمال دشت‌ذهاب انجام بدهند. آنجا را داشتند، شناسایی می‌کردند. عملیات «بَمو» اصلاً قرار بود همزمان با عملیات «والفجر ۳» انجام شود؛ بنابراین لشکر ۲۷ حضرت رسول(ص) در پادگان الله‌اکبر بود و در مرحله اول عملیات والفجر نبود. وقتی ماجرای کله‌قندی پیش آمد، گفتند که یکی دو گردان از لشکر ۲۷ بیایند مسئله کله‌قندی را حل کنند.

■ **اینجا کسی نیست!**

آنها یک‌شب رفتند و منطقه را شناسایی کردند. آن شب ما در قرارگاه نشسته بودیم که آنها به کله‌قندی وارد شدند. ساعت ۱۰:۳۰ شب گفتند ما شروع کردیم و داریم به سمت بالای ارتفاع می‌رویم. ساعت دو نصف شب گفتند ما بالای کله‌قندی رسیدیم، کسی اینجا نیست. گفتیم، یعنی چه، کسی نیست؟ شصت‌مان خبردار شد همزمان که نیروهای لشکر ۲۷ داشتند، بالا می‌رفتند عراقی‌ها پایین آمده بودند، یعنی عراقی‌ها که امیدشان از آمدن هلی کوپتر قطع شده بود در نهایت به این فکر رسیده بودند که از کله‌قندی پایین بیایند و از درون یک شیار از پشت به خط ما بزنند.

زمانی که عراقی‌ها از کله‌قندی پایین آمده بودند، نیروهای خودی نمی‌دانستند، ولی به‌محض اینکه نیروهای لشکر ۲۷ بالای کله‌قندی رسیدند و گفتند کسی روی ارتفاع نیست، متوجه قضیه شدیم. به نیروهای تیپ ۲۱ امام‌رضا(ع) گفتند پدافندتان را رو به عقب بگذارید، چراکه احتمالاً عراقی‌ها می‌خواهند از پشت به شما حمله کنند. نیروهای تیپ ۲۱ امام‌رضا(ع) آماده شدند و خیلی کشته و تلفات از عراقی‌ها گرفتند و تعدادی از آنها را هم اسیر کردند؛ تقریباً بیشترشان منهدم شدند.

■ **جاسم اسیر شد**

نیروهای عراقی نزدیک یک گردان استعداد داشتند، بعد سرهنگ جاسم را هم اسیر گرفتند. آقای نورعلی شوشتری با سرهنگ جاسم یک گفت‌وگو داشت. سرهنگ جاسم خیلی فرد بی‌ادبی بود و فحاشی می‌کرد. آن موقع هم که اسیر شد، او را نزد آقای شوشتری برده بودند؛ خیلی بددهنی کرده و زخمی شده بود و می‌خواستند به او خون تزریق کنند، گفته بود خون ایرانی به من تزریق نکنید، یعنی حاضر بود، کشته شود ولی خون ایرانی به او تزریق نشود.

خب، الحمدالله این هم در واقع لطف الهی بود، یعنی اگر همان شب مثلاً فرماندهان ما تصمیم نمی‌گرفتند که یک گردان بالای ارتفاع کله‌قندی بفرستند، متوجه نمی‌شدند که عراقی‌ها به پایین کله‌قندی آمده‌اند. اگر عراقی‌ها از پشت به خط ما حمله می‌کردند تلفات زیادی از ما می‌گرفتند و از محاصره جان سالم به در می‌بردند، اما خدا کمک کرد نیروهای لشکر ۲۷ بالای کله‌قندی رفتند و به‌موقع متوجه شدند که عراقی‌ها پایین آمده‌اند و کله‌قندی هم مسئله‌اش اینطور حل شد.

■ **عملیات موفق**

عملیات والفجر ۳ به‌عنوان یک عملیات موفق تمام شد، چون مهران آزاد شد. بخشی از ارتفاعات قلاویزان دست ما بود، البته ما می‌خواستیم همه قلاویزان، مخصوصاً قسمت‌هایی را که مشرف به مهران است، بگیریم. بعدها در عملیات کربلای یک دوباره عمل کردیم و همه ارتفاعات قلاویزان و آنهایی را که مشرف به مهران بود، آزاد کردیم، ولی اینجا در عملیات والفجر ۳، اگرچه مهران آزاد شد، اما نصف قلاویزان دست ما و نصف دیگرش دست عراقی‌ها بود. در این عملیات، همچنین جاده مهران به ایلام و مهران به دهلران آزاد شد... ارتفاعات کله‌قندی که روی جاده مهران به ایلام مسلط است و ارتفاعات زالوآب آزاد شدند و در واقع می‌توان گفت که عملیات والفجر ۳ به اهدافش رسید.

> **عراقی‌ها از کله‌قندی پایین آمده بودند و نیروهای خودی نمی‌دانستند، ولی به‌محض اینکه نیروهای لشکر ۲۷ بالای کله‌قندی رسیدند و گفتند کسی روی ارتفاع نیست، متوجه قضیه شدیم. به نیروهای تیپ ۲۱ امام‌رضا(ع) گفتند پدافندتان را رو به عقب بگذارید، عراقی‌ها می‌خواهند از پشت به شما حمله کنند. بچه‌های تیپ امام‌رضا(ع) آماده شدند و خیلی کشته و تلفات از دشمن گرفتند**

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۳۶۹

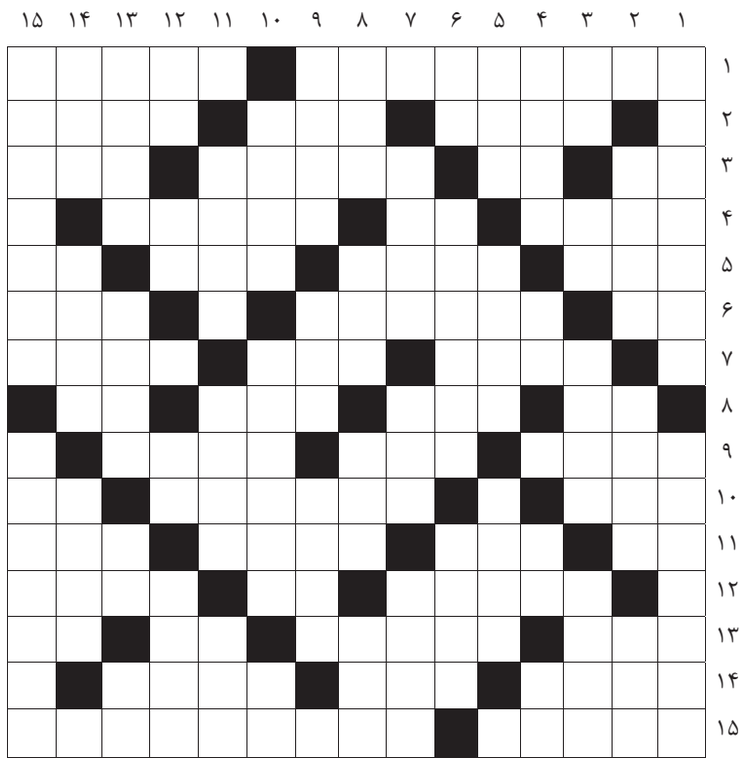

از راست به چپ

■ ۱- اولین مدافع ولایت امام علی- کمیسیون اقتصادی و اجتماعی آسیا ■ ۲- مدرسه عشق- از نام‌های انسان در قرآن- نخستین عامل مرگ و میر در سراسر جهان و ایران ■ ۳- کاغذ روزنامه- گرفتنی سر بزنگاه- سوزن کوچک قفل‌دار- زادگاه حضرت ابراهیم ■ ۴- خواب خوش- صد متر مربع- از اصول دین ■ ۵- بلدالامین- زینت مساجد- سخن ناگفتنی- رساله دکتری ■ ۶- پایه و اساس- معجزه حضرت موسی- میلیون در صنعت برق ■ ۷- مسابقه اسب‌دوانی- کلمه کار خراب کن- پسر کاوه آهنگر ■ ۸- غذای نذری- علف خشک- مجلس اعیان- جوی خون ■ ۹- گودال کم‌عمق- شادمانی- قضاوت بر پایه آن خطاست ■ ۱۰- نسبتاً خوب- برای حل آنها باید ضمن صبوری آستین همت خود را بالا بزنیم- رمق آخر ■ ۱۱- راه میان‌بر- بیماری خطرناک فصل گرما- بخشنده- شهر کردستان ■ ۱۲- چوپانی- برگ برنده- صاحب شمع و پروانه ■ ۱۳- فدراسیون بین‌المللی دو و میدانی- سپردن کاری یا چیزی به کسی- رخسار- مساوی ■ ۱۴- آخرین چیزی که انسان از دست می‌دهد- نظرات- وسیع‌ترین عضو بدن ■ ۱۵- زنگ بزرگ- کوچه‌های صلح و آشتی

از بالا به پایین

■ ۱- داستان تصویری- لباس رستم به هنگام جنگ ■ ۲- ورزش مشت‌زنی- کنجد کوبیده- لکن ■ ۳- پزشکی- آوای رزمی کار- استخوان بالای زانو- دلسوز و مهربان ■ ۴- نامیده شده- از اقمار مشتری- شبکه جهانی اطلاعات- ورزش مفید ■ ۵- دستاورد ایران از برجام- سند- گیاه ■ ۶- زجر ناتمام- متضاد انقباض- روش‌ها ■ ۷- خانه با عرصه مشجر- از اشکال هندسی- چراگاه ایلات و عشایر ■ ۸- استخوان پا- خشنود- آدمی- سخن تب‌آلود ■ ۹- اشاره به جای دور- دیروز عرب- چشم‌پزشک ■ ۱۰- افسانه‌سرا- استعمار پیر- جلگه و رودی در ایتالیا ■ ۱۱- شاه مغولی- پیشوای مذهبی- نیکو و پسندیده ■ ۱۲- مال بعضی سیاه است- ترش و شیرین- اسب آذری- شهری در اوکراین ■ ۱۳- زادگاه نادر- گونه‌ای خاک کلسیم کربنات – ثلث عدد نه- خیس ■ ۱۴- پدر- باران منجمد- خانه جمع و جور ■ ۱۵- برادر شاپور اول- نام قدیمی‌ترین فرش به دست آمده ایرانی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

				۲		۵		۱
۶	۷	۳		۱				۹
			۴					
۳	۸					۹		
		۷					۲	۵
			۶	۳	۷			
۲	۳							
			۸	۵				
۱						۴	۳	

جدول کلمات متقاطع
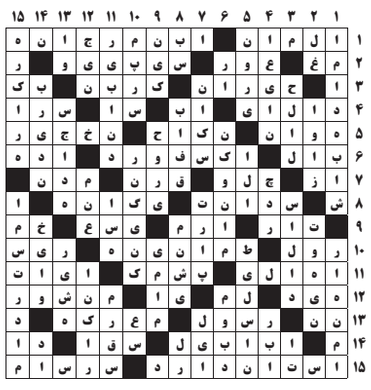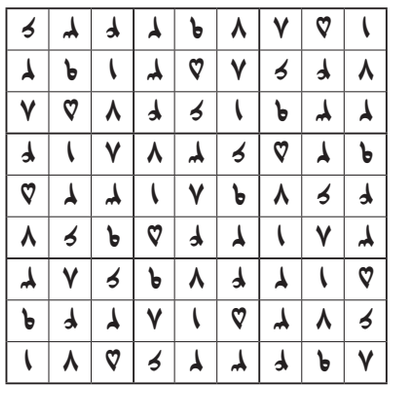
پاسخ جدول شماره ۷۳۶۸